

غبن طرفینی

دکتر ناهید جوانمردی *

چکیده

غبن در لغت به معنای خدعه و مفهوم حقوقی آن در عقود و زانی است که بر اثر وقوع معامله به سبب تفاوت در ارزش دو عوض به یکی از طرفین متوجه می‌شود. پس، جوهر غبن را باید در عدم تعادل بین عوضین در زمان معامله دانست. از جمله مبانی این خیار، قاعده «لاضرر» و آیه شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ آلَا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمْ» و حدیث مربوط به «تلفی رکیان» است که به هر یک از طرفین عقد که از آن متضرر شوند، اختیار فسخ معامله را می‌دهد. نوشته‌های حقوقی موجود به پیروی از قانون مدنی، در یک معامله واحد، تنها یکی از دو طرف را مغبون می‌شمارند و اشاره‌ای به امکان وجود غبن دو جانبه در یک معامله نکرده‌اند. لیکن در فقه، پرمبنای کلام مشهور صاحب شرح لمعه: «والمغبون أما البایع أو المشتري أو ما»، این فرض بین فقها مطرح شده و صور گوناگون آن مورد بحث قرار گرفته است. مقاله حاضر، چکیده این مباحث و نتیجه طرح فرضهای مختلف غبن دو جانبه است.

واژه‌های کلیدی:

غبن، خیار، فسخ، عقد، معامله، بایع، مشتری، معوض

مقدمه

خیار اسم مصدر اختیار، و توانایی است جهت برهم زدن عقد^۱ که به آن خیار فسخ هم گفته شده و ویژه متحمل کردن عقود لازم است. از آنجا که اصل لزوم قراردادهاست (اصالة اللزوم)^۲، خیار که نوعی ابقاع و نیازمند اعمال یک اراده است را باید استثنایی بر این اصل شمرده و هدف از بنای آن را جبران ضرر ناشی از معامله دانست.

یکی از این خیارات، خیار غبن است که در جهت دفع ضرر از مغبون وضع شده است.^۳

در این مختصر، بدون ورود در شرح تفصیلی احکام و مستندات خیار غبن، کوششی در جهت تبیین این مسأله شده است که: آیا «غبن طرفینی» اصولاً امکان دارد؟ و اگر پاسخ مثبت باشد به چه صورت؟ و اگر پاسخ منفی است، به چه استدلالی؟ لذا، این گفتار مجمل به دو قسمت متمایز تقسیم شده است: در قسمت اول، کلیاتی در خصوص خیار غبن، شامل تعریف، مبانی و مستندات و اقسام و قلمرو این خیار به طور خلاصه بیان می‌شود. سپس در قسمت دوم، با طرح فروضی که شبهه وجود غبن دو طرفه را تقویت می‌کند، به اصل هدف این گفتار پرداخته و سعی در یافتن پاسخ این مسأله نموده‌ایم و بالاخره با جمع‌بندی، این گفتار مختصر را به پایان می‌بریم.

قسمت اول: کلیات

همان گونه که در مقدمه اشاره شد، اصل در قراردادن به طور اعم و در بیع به معنای انحصار، لزوم آن است که غائب فقها به تبعیت از نظر علامه در قواعد و تذکره^۴، بیع را با

۱. شیخ مرتضی انصاری، مکاسب: چاپ سنگی، ص ۲۱۴؛ «الخیار لغة اسم مصدر من الاختیار غلب فی کلمات جماعه من المتأخرین فی منک فسخ العقد».

۲. همان کتاب، ص ۸۵ باب معاذات و ص ۲۱۴ و ۲۱۵. باب خیارات؛ مرحوم محمد سنگنجی، ضوابط معاملات و کلیات عقود و القامات، ص ۱۲۲.

۳. بعضی از خیارات به اراده طرفین عقد ایجاد می‌شود و بعضی دیگر را شارع پیش‌بینی نموده است. غبن از جمله خیاراتی است که در گروه دوم قرار می‌گیرد. شیخ مرتضی انصاری، همان کتاب، ص ۲۱۵؛ «والمراد بالخیار فی المعطوف علیه ما کان ثابتاً بأصل الشرع او بجعل المتعاقدين».

۴. شیخ مرتضی انصاری، همان مرجع، ص ۲۱۴؛ «تذکر غیر واحد تبعاً للعلامه فی کتب الاصل فی البیع اللزوم».

استدلالاتی که خواهد آمد، لازم دانسته و برآند که پس از انتقال مالکیت به وسیله عقد بیع، بقاء آن در مالکیت مالک جدید استصحاب می گردد به نحوی که مالک فعلی، قادر بر سه هر گونه دخل و تصرفی در میبع می باشد.^۵

در جهت اثبات الزام آور بودن بیع، فقها به آیات شریفه ای نظیر: «احل الله البيع» و «لا تأكلوا أموالكم بینكم بالباطل...» و «یا ایها الذین اوفوا بالعقود» و احادیثی نظیر «البیعتان بالخیار ما لم یفترقا» و «الناس مسلطون علی اموالهم» و «لا یحل مال امری الا عن طیب نفسه» و «المؤمنون عند شروطهم» استناد می نمایند.^۶

معهذا، در صورتی که یکی از طرفین معامله به علت وجود اختلاف فاحش بین قیمت حقیقی مال موضوع معامله با قیمت توافق شده در عقد، مغبون شود، انحراف از اصل مذکور (اصالة اللزوم)، جایز بوده و با توسل به خیار غبن، حق بر هم زدن آن را خواهد داشت.

الف) تعریف غبن

معنای لغوی غبن خدعه و نیرنگ در معامله (خدیعه) است.^۷ و در اصطلاح فقیهان، تملیک مال است به زیادتر از قیمت آن در صورت جهل طرف دیگر، که تملیک کننده را غابن و طرف وی را مغبون می نامند، یا ممکن است که اصلاً خدعه و نیرنگی در کار نبوده و هر دو

۵. همان مرجع... قال فی التذکره الاصل فی البیع اللزوم لأن وضعه مقید بالنقل للملک و الاصل استصحاب و العرض تبکن کل متعاقدين من التعرف فیما صار الله و انما یشم باللزوم....

۶. همان کتاب، صفحات ۲۱۵ و ۲۱۶ در خیارات و ۸۵ در معاطات.

۷. برای دیدن توضیح بیشتر در این خصوص، رک: دکتر ابوالقاسم گرجی، بی کبی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران صفحات ۶۱ تا ۷۵: به نظر ایشان تمسک به آیه «لا تأکلوا أموالکم...» جهت اثبات لزوم بیع بلا اشکال است.

۸. لغت فامه دهخدا، شیخ مرتضی انصاری، همان مرجع، ص ۲۳۴ شهید ثانی: شرح لمعه، ج ۳، ص ۶۳.

طرف جاهل به قیمت حقیقی میباید باشد،^۹ که در هر حال، صورت فاحش بودن غبن در لحظه معامله، مغبون جاهل (اعم از اینکه خریدار باشد یا فروشنده) اختیار فسخ خواهد داشت.^{۱۰} ملاک فاحش بودن غبن نیز زیاده فروختن یا زیاده خریدن به آن مقداری است که معمولاً مردم نسبت به آن مسامحه نمی کنند و الاً وجود تفاوت اندک بین قیمت بازار و قیمت مورد معامله را نباید مصداق غبن دانست.^{۱۱}

ب) مبانی و مستندات خیار غبن

در خصوص خیار غبن، نص صریحی در قرآن و اخبار دیده نمی شود،^{۱۲} بعکس بعضی از فقهاء، مثل اسکافی و محقق اول، وجود چنین خیاری را در معاملات انکار کرده اند.^{۱۳} ولی فقهای متأخر با استناد به سایر احکام و قواعد عمومی وجود آن را پذیرفته و تأکید نموده اند.^{۱۴} از جمله استدلالاتی که در جهت ثبوت خیار غبن شده عبارتست از:

۱) اجماع: به نظر صاحب مکاسب مهمترین دلیل این خیار اجماع است که توسط شهرت محقق نقل و تأیید شده است.^{۱۵}

۹. شیخ مرتضی انصاری، همان کتاب، ص ۲۳۵. م. و م. فی اصطلاح الفقهاء تملیک مال بما یزید علی قیمة مع جهل الآخر و تسمیه التملک غائباً و الآخر مغبوناً مع انه قد لا یكون خدیع اصلاً كما نو کتاً جاهلین.

۱۰. محقق اول، نجم الدین جعفر بن حسن حلی، المختصر النافع، ص ۱۲۱: «اختراغین و مع ثبوت وقت الغنہ بما لا یتغاین فیہ غائباً و جهالة المغبون یثبت له الخیار فی الفسخ و الامضاء / شهید اول، المجمع المدمشقیه: ص ۱۱۹: «خیار الغبن: و هو ثابت مع الجهالة اذا كان بما لا یتغاین به غالباً...»

۱۱. شیخ مرتضی انصاری، همان مرجع، ص ۲۳۶.

۱۲. دکتر ناصر کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، جلد پنجم، ص ۹۷۳.

۱۳. شیخ مرتضی انصاری، همان منبع، ص ۲۳۶: «...حکمی عن لاسکافی و هو شافعی...» / برای دیدن دلائل محقق در تذکره رکن مکاسب، ص ۲۳۶، و استدلال فی التذکره علی هذا الخیار بقوله...»

۱۴. شیخ یوسف بحرانی، جلدانی، جلد ۱۹ ص ۱۵۰: شیخ طوسی: المبسوط، جلد دوم، ص ۱۶۰: همان نویسنده، خلاف، جلد دوم، ص ۱۹.

۱۵. شیخ مرتضی انصاری، همان منبع، ص ۲۳۵: «...فلا دلالة فانعمده فی المسئلة الاجماع المحکمی المعترضه بالشهره المحققه...»

۲) روایت مربوط به « تلقی رکبان »: براین روایت، در زمان پیامبر (ص)، معامله گران قبل از ورود کاروانها به شهر و آگاهی از قیمت واقعی کالاها به استقبال ایشان رفته و با استفاده از چهل آنان نسبت به قیمتها، با کاروانیان معامله می کردند و چون این معاملات موجب غبن فروشندگان می شد، پیامبر به ایشان اختیار فسخ معامله می داد.^{۱۶}

۳) قاعده لاضرر: می دانیم که این قاعده ثانویه است و حکم ضرری اولیه را نفی می کند؛ بنابراین، در ما نحن فیه، حکم اولی لزوم قرارداد است، اما در معامله غبنی، اگر معتقد به لزوم آن و عدم اختیار مغبون به فسخ باشیم، موجب ضرر وی خواهد بود و چون حکم ضرری در اسلام وجود ندارد، پس قاعده ثانوی لاضرر حکم ضرری اولیه را، که همان الزام آور بودن عقد غبنی است، از میان می برد.^{۱۷}

اما گفته شده است که حدیث نفی ضرر هر چند لزوم عقد را از میان می برد، ولی ملازمه با ایجاد خیار فسخ برای مغبون ندارد، بلکه تنها وی را از اجرای عقد ضرری معاف می نماید.^{۱۸} اما در مقابل استدلال شده است که اقتضای قاعده لاضرر رفع حکم ضرری است و در ما نحن فیه « لزوم » عقد است که ایجاد ضرر می کند، پس با از میان برداشتن آن، خود به خود اختیار فسخ برای مغبون ایجاد می گردد.^{۱۹}

۱۶. شیخ مرتضی انصاری: همان کتاب، ص ۲۳۵. و استدلالی که بان اتبیه خدا ثبت الخیار فی تلقی الركبان... علامه حلی، قواعد، کتاب بیع، «... تلقی الركبان مکروه علی رأی و هو الخروج الی الراكب القاصد الی بلد المشاء منهم من غیر شعور منهم بصر البلد و بتعقد و مع الغبن فاحش یتخیر المغبون علی رأی».

۱۷. شیخ انصاری، همان مرجع: «... من اللزوم مثل هذا البيع و عدم تسلط المغبون علی فسخه ضرر علیه و ضرر به فیکون متقیاً فحاصل الراویه ان الشارع لم یحکم بحکم یكون فيه الضرر و لم یسوّع اضراء المسلمين بعضهم بعضاً...»؛ شیخ طوسی، خلاف، ج ۲، ص ۱۹، علامه حلی: قد کوه، ج اول، خیار غبن، شهید ثانی، شرح لمعه، ج اول، باب مناجره، ص ۲۸۵، همان نویسنده، مسالک، ج اول، ص ۱۷۹، مرحوم سید حسن امامی، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۵۹۷، محمد پروچردی عبده، حقوق مدنی، ص ۲۴۶.

۱۸. حدیث نفی الضرر و ان لم یبدل علی الخیار، لیکن دلّ علی عدم الوجوب الوقتی بالعقد الضروري و عدم لزومه... آخوند ملا کاظم خراسانی، حاشیه بر مکاسب، ص ۱۸۹.

۱۹. سید محمد کاظم طباطبائی، حاشیه بر مکاسب، ص ۷۶.

۴) آیه شریفه «لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض منكم»؛ بعضی از فقها جهت اثبات خيار غبن به قسمت دوم این آیه: (الا أن تكون...) استناد کرده و معتقدند که^{۲۰} دلیل رضایت مغبون به معامله غبنی، تصور دریافت عوض متعادل است در برابر آنچه به طرف معامله تسلیم می‌کند و اگر چنین عوضی دریافت نکند، پس معامله مزبور مصداق تجارت بدون تراضی است.^{۲۱}

اما در مقابل ایراد گرفته شده که در این صورت، این معامله باطل است نه قابل فسخ، پس موجبی برای بحث از خيار غبن وجود ندارد. شیخ انصاری در مقام پاسخ به این ایراد می‌گوید: اگر عوض معامله نامتعادل باشد، در حکم این است که وصفی از اوصاف معامله مفقود باشد، و فقدان این وصف ایجاد خيار فسخ می‌کند نه بطلان معامله؛^{۲۲} به علاوه، برای فرار از این اشکال بهتر است به جای استدلال به قسمت دوم آیه، به بخش اول آن یعنی: «لا تأكلوا أموالكم...» متوسل شویم و بگوییم که اگر مغبون بتواند با فسخ معامله را از بین ببرد، آنوقت مصداق اکل مال غیر باطل خواهد بود.^{۲۳}

بعضی نیز معتقدند که برای تحقق اکل مال به باطل باید به هر دو قسمت این آیه شریفه استناد شود و نتیجه می‌گیرند که فقدان رضایت مغبون، معامله را باطل و رضایت وی، آن را صحیح می‌نماید.^{۲۴}

۲۰. علامه حلی، همان مرجع، «و لقله تعالی، إلا أن تكون تجارة عن تراض منكم و معلوم أن المغبون لو عرف الحال لم يرض...».

۲۱. شیخ مرتضی انصاری، همان کتاب، ص ۲۳۶: «... و استدل فی التذکره علی هذا الخيار بقوله تعالی إلا أن تكون تجارة عن تراض منكم. قال و معلوم أن المغبون لو عرف لم يرض...».

۲۲. «... لكن لما كان المفقود صفة من صفات المبيع لم يكن تبين فقده كاشفاً عن بطلان المبيع بل كان كسائر الصفات المقصودة التي لا يوجب تبين فقدها إلا الخيار...» همان مرجع.

۲۳. همان مرجع.

۲۴. میرزای نائینی، منه الطالب، جلد دوم، ص ۵۵.

ج) قلمرو غبن

نظریه غبن برای جبران زیان ناروایی است که در نتیجه عدم تعادل بین دو عوض معامله حاصل می‌گردد، لذا ظاهراً نباید آن را مختص بیع پنداشت، بلکه باید آن را به عموم معاملات معوض انتفاعی تسری دهیم.^{۲۵}

صاحب مکاسب به نقل از محقق ثانی در جامع المقاصد، این نظریه را در خصوص عقد اجاره نیز جاری می‌داند.^{۲۶} پس در هر عقدی که وجود تعادل بین دو عوض لازم و عقد مزبور انتفاعی باشد، در تسری این نظریه اشکالی وجود ندارد. بعکس، عقد غیر معوض و یا عقود معوض رایگان و مسامحه‌ای را که طرفین به زیاد یا نقص دو عوض چندان انتفاعی ندارند را نباید مشمول قاعده دانست، مثل صلحی که در مقام رفع تنازع واقع می‌گردد،^{۲۷} زیرا هدف از انعقاد چنین عقدی، قطع منازعه است و عقلاً باید لازم و غیر قابل فسخ باشد، در نتیجه در صلح معوض و صلحی که قبل از ثبوت دعوی در جهت اسقاط آن واقع می‌گردد، قاعده غبن را باید جاری دانست؛^{۲۸} زیرا قاعده نفی ضرر قاعده‌ای عام است و مواردی که از آن استثناء می‌شود باید در فتاوی آمده باشد، مثل موردی که کسی عالماً به ضرر خود اقدام نماید.^{۲۹}

قسمت دوم: غبن دو جانبه

به نظر غالب فقها^{۳۰}، مغبون یا بایع است یا مشتری و تصور اینکه در بیع واحد هر دو طرف مغبون باشند محال به نظر می‌رسد، زیرا اگر مال به کمتر از قیمت رایج در بازار به فروش

۲۵. شیخ مرتضی انصاری، همان کتاب، «الظاهر ثبوت خيار الغبن في كل معاوضة مالية...» ص ۲۴۲.

۲۶. همان موجه، «و عن اجاره جامع المقاصد جریانه فیها مستنداً الى ان من تراجع المعاوضات».

۲۷. همان موجه، «...حکمی عن المذهب البارع عدم جریانه فی الصلح و لعله لكون الفرض الاصلی فيه قطع المنازعه فلا یشرح فيه الفسخ...».

۲۸. همان موجه، «...و فی غایه المرام التتمیل بین الصلح الواقع علی وجه المعاوضه بجرى فيه و بین الواقع علی اسقاط دعوی قبل ثبوتها...».

۲۹. همان کتاب، «...و حدیث نفی الضرر عام لم یخرج منه الا ما امتننی فی الفتاوی من صورته الاقدام علی الضرر عالماً به...».

۳۰. همان کتاب، ص ۲۳۷. ملا احمد تونی معروف به فاضل تونی، حاشیه بر شرح لمعه.

رود، بایع مغبون است و اگر به بیشتر از آن خریداری گردد مشتری مغبون است و چون محال است که میبعی در آن واحد هم گران‌تر از قیمت بازار باشد و هم ارزان‌تر از آن، پس معقول نیست که هر دو طرف را مغبون بدانیم و در این خصوص تفاوتی ندارد که ثمن و ثمن پول و جنس باشد یا هر دو جنس باشد.^{۳۱}

لیکن شهید ثانی هم در شرح لمعه و هم در مسالک بر آن است که مغبون می‌تواند یا بایع باشد یا مشتری و یا هر دوی آنها^{۳۲} و به عبارت دیگر، غبن طرفینی در معامله واحد را ممکن دانسته. از طرف دیگر، بعضی از فقهای متأخر نیز با ذکر مواردی، امکان وجود آن را تقویت نموده‌اند. هر چند که در تمام فرض‌های نقل شده با اشکال و ایراداتی از جانب حاشیه نویسان بر شرح لمعه و فقهای دیگر رویرو بوده‌اند. در ذیل، فرض‌های گوناگونی را که در مقام اثبات امکان دو طرفه لبان غبن از جانب طرفداران این فرضیه مطرح شده‌اند و انتقادات وارد بر آنها را بیان و در پایان، موضع قانون مدنی ایران را در این خصوص بررسی خواهیم نمود:

فرض اول

همان‌طور که اشاره شد، احتمال غبن طرفینی را شهید ثانی در شرح لمعه و مسالک پیش‌بینی نموده‌اند^{۳۳} به همین لحاظ، محقق قمی در جامع الشتات، در پاسخ به سؤالی که در خصوص عبارت شهید در شرح لمعه مطرح گردیده اظهار داشته که غبن دو طرفه امکان دارد و در مقام ارائه مثال، به‌موردی اشاره می‌کند که به‌موجب آن، اگر بایع متاعی را به

۳۱. قد عرفت ان الغبن فی طرف البایع انما یکون اذا باع باقل من القيمة السوقية و فی طرف المشتري اذا اشتري بازيد منها و لا یفتاوت الحال بکون الثمن و العین من الاثمان او العرض او احدھما من الاخر من الاخر، فلا یتقبل کونها مغیرین و الا لزم کون الثمن اقل فی القيمة السوقية و اکثر منها، و هو محال، ملا احمد تونی، حاشیه بر منکاسب، نقل از جامع الشتات، محقق قمی، جلد دوم، ص ۵۹.

۳۲. و المغبون اما البایع او المشتري او هما ...

۳۳. میرزا ابوالقاسم قمی، معروف به محقق قمی، جامع الشتات، جلد دوم، ص ۵۹ و ۶۰، و شیخ مرتضی انصاری، همان کتاب، ص ۲۳۷.

چهار تومان بفروشد. بنابراینکه، مشتری در مقابل، هشت دینار به وی بپردازد و مشتری معتقد باشد که هشت دیناری که می‌دهد چهار تومان ارزش دارد، سپس روشن شود که متاع، در واقع پنج تومان می‌ارزیده است، ولی دینارها مساوی پنج تومان منهای یک پنجم، یعنی چهل و هشت قران ارزش دارند؛ در این صورت، از یک طرف با بیع مغبون است، زیرا ثمن دریافتی کمتر از بهای متداول مبیع در بازار (یعنی پنج تومان) است. به عبارت روشن‌تر با بیع به میزان دو قران مغبون شده است. از طرف دیگر، مشتری نیز مغبون است، زیرا دینارها در بازار بیشتر از چهار تومان ارزش داشته، نتیجه آنکه: با بیع در اصل بیع مغبون است و مشتری در آنچه بدان ملتزم شده بوده، یعنی دادن دینارها به جای ثمن، و نه در اصل بیع.

انتقاد: بر این فرض ایاد شده است که: این بیع مشروط است و باید با شرط موجود در آن در نظر گرفته شود؛ شرط در این بیع، این است که مشتری به عنوان ثمن، به جای چهار تومان، هشت دینار بدهد و کل آنچه به با بیع رسیده به جای پنج تومان (قیمت حقیقی کالا)، چهل و هشت قران بوده است. پس این با بیع است که به میزان دو قران مغبون شده، ولی آنچه به مشتری رسیده متاعی است که پنج تومان می‌ارزد، در حالی که آن را به چهار تومان خریده (هرچند که به جای چهار تومان هشت دینار پرداخته است و دینارها معادل چهل و هشت قران در آمده‌اند).

پس در هر حال، مشتری مغبون نشده، زیرا به اندازه دو قران کمتر خریده است. نتیجه آنکه در این فرض، هر دو طرف معامله را نمی‌توان مغبون شمرد.

بعضی‌ها گفته‌اند^{۳۲} که این بیع شامل دو معامله مستقل است: یکی اصل معامله و یکی شرط متدرج در آن. در این صورت نیز باز نمی‌توان هر دو طرف را مغبون دانست، زیرا در معامله اول (بیع) با بیع متاع پنج تومانی را به چهار تومان فروخته، پس فقط اوست که مغبون شده است، نه مشتری. در معامله دوم (شرط) مشتری به جای چهار تومان، هشت دینار داده که بعداً معلوم شده ارزش آن نیز بیش از چهار تومان بوده است، اینجا هم فقط مشتری مغبون

است نه با یع؛ پس در هیچ یک از این دو معامله مستقل، در آن واحد هر دو طرف مغبون نشده‌اند.

فرض دوم

اگر دو چیز را در یک عقد با دو قیمت متفاوت بفروشیم (مثلاً یک قبای هشتصد تومانی به علاوه یک عبا پانصد تومانی)، سپس کشف شود که قیمت قبا کمتر و قیمت عبا بیشتر از مبلغی بوده که معامله شده است، در این صورت با یع نسبت به فروش قبا و مشتری نسبت به خرید عبا مغبون شده‌اند، پس در این بیع واحد، هر دو طرف معامله مغبون شده‌اند.^{۳۵}

انتقاد: استدلال مطرح شده برای اثبات غبن دو طرفه در این فرض، مثل استدلالی که در فرض قبلی شده بود؛ ضعیف و غیر قابل استناد است، زیرا:

اولاً باید دید در فرضی که قیمت قبا عادلانه بوده و فقط قیمت عبا زائد بر ارزش حقیقی در بازار باشد، آیا مغبون می‌تواند فقط نسبت به مبیعی که مغبون شده بیع را فسخ کند یا اینکه ناچار از فسخ کل معامله است؟

برای پاسخ به این سؤال باید ببینیم که آیا تفکیک بین این دو بیع جایز است یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان گفت که قسمتی از ثمن در مقابل یکی از دو مبیع و قسمتی دیگر در برابر مبیع دوم قرار گرفته و بنابراین طبق قاعده فقهی انحلال می‌توان بیع واحد را بنه دو عقد منحل نمود؟ اگر چنین تفکیکی جایز باشد، ما در مقابل دو معامله مستقل قرار داریم که هر کدام از طرفین در یکی از این دو، مغبون شده‌اند: با یع در یکی و خریدار در دیگری.^{۳۶} اما باید دانست که این فرض، خارج از مسئله طرح شده است، زیرا فرض ما مبتنی بر غبن هر دو طرف معامله، ضمن عقد واحد است نه در دو عقد متفاوت.

لیکن اگر تفکیک این دو معامله روا نباشد و هر دو در حکم عقد واحدی تلقی شوند باید دید که تفاوت بین ارزان بودن یکی از دو مبیع و گران‌تر بودن دیگری چه اندازه است؟

۳۵. همان مرجع.

۳۶. همان.

بدین شکل که اگر در مثال ما، قیمت قبا به جای هشتصد تومان، پانصد تومان باشد (سیصد تومان اختلاف) و قیمت عبا به جای پانصد تومان، هشتصد تومان باشد (سیصد تومان اختلاف)، در هر دو مورد تفاوت قیمت واقعی و قیمت معادله سیصد تومان است و می‌توان گفت گرانی یکی از دو مبیع با ارزانی دومی جبران شده و دیگر غبنی وجود ندارد. اما اگر میزان گرانی یکی و ارزانی دومی با هم متفاوت باشد، مثلاً قبا به جای هشتصد تومان پانصد تومان بیارزد و عبا به جای پانصد تومان، ششصد تومان قیمت داشته باشد، در این صورت تفاوت قیمت حقیقی و قیمت معامله شده قبا سیصد تومان و همین تفاوت در مورد عبا صد تومان است و این خریدار است که به میزان دویست تومان مغبون شده است، پس باز هم در این معامله واحد، فقط یک نفر مغبون است نه دو نفر.

فرض سوم

صاحب مکاسب، از قول علامه در قواعد، و شهید در لمعه، فرضی را بیان کرده^{۳۷} که بر اساس آن می‌بایست غبن را نه به معنای اصطلاحی و خاص، بلکه در معنای عام آن به کار ببریم، مثلاً مبیع یا آن چیزی که هنگام عقد مشاهده شده تفاوت داشته باشد، یعنی بر خلاف توصیف درآید، یا پس از عقد معلوم شود که وزن یا مقدار آن به همان ترتیبی نیست که هنگام عقد مقرر بوده؛ در این صورت امکان تصور غبن هر دو طرف معامله وجود دارد بدین شکل که:

به نظر علامه و شهید ثانی، اگر مبیع یا ثمن به خلاف شرط یا وصف موصوف یا خلاف آنچه که روایت شده درآید، می‌توان ادعای غبن نمود، زیرا غبن معنای عام دارد و صدور مذکور نیز از جمله مصادیق غبن در معنای عام آن است.^{۳۸} مثل اینکه ضمن عقد بیع، گوسفندی به شرط چاق بودن به قیمت بیست هزار تومان معامله شود و سپس معلوم گردد که گوسفند لاغر بوده قیمت واقعی آن در بازار نیز سی هزار تومان است، در این صورت

۳۷. همان.

۳۸. همان.

مشتري مغبون شده چون گوسفند لاغر از آب درآمده و بايع مغبون است چون به کمتر از قيمت بازار معامله کرده است. يا اينکه بيست كيلو برنج از قرار كيلویی دويست تومان معامله شود و سپس معلوم گردد که کل برنجهای هجده كيلو بوده (غبن مشتري) و قيمت آن در بازار از قرار كيلویی دويست و پنجاه تومان است (غبن بايع) والی آخر.

انتقاد: صاحب مکاسب معتقد است که اگر غبن در معنای عام قابل تصور باشد؛ اين فرض صحيح و مصادق خوبی برای نشان دادن غبن دو طرفه است. ولی واقعيت اين است که منظور شهيد و علامه، غبن در معنای خاص و اصطلاحی آن بوده، يعنی غبن در قيمت معامله و نه در معنای عام آن، يعنی در وزن يا وصف مبيع؛ لذا در اين فرض هم فقط يک نفر ممکن است مغبون باشد نه هر دو طرف.

فرض چهارم

در اين فرض، طرفين عقد به هنگام انعقاد آن در دو مکان مختلف هستند و قيمت مبيع در هر يک از اين دو مکان با يکديگر متفاوت است. مثل اينکه متاع مورد نظر به قيمتی معامله شود که کمتر از قيمت متداول آن در شهر بايع و بيشتر از بهای رایج آن در شهر خريدار باشد (يعنی به قيمت متوسط)، در اين صورت هر دو طرف معامله را بايد مغبون شمرد.

انتقاد: اين فرض را هم نمی توان از مصاديق غبن دو طرفه به شمار آورد؛ زیرا مبيع در محل واحد يک قيمت بيشتر ندارد و در مثال پادشده، اگر عقد در شهر بايع بسته شده باشد، پس فقط بايع مغبون است نه هر دو طرف، زیرا در زمان عقد و در مکان انعقاد بيع، فقط قيمت همان مکان مطرح است و در اين مثال فقط بايع است که دچار غبن شده و مبيع را به کمتر از قيمت رایج شهر خودش فروخته و مشتري اگر در همان شهر محل وقوع عقد بماند، نه تنها مغبون نشده، بکس منفعت هم برده، پس اگر متاع را پس از عقد به شهر خودش حمل کند و در آنجا قيمت متاع نازل تر باشد، نمی تواند ادعای غبن نماید، زیرا ملاک، قيمت حین العقد است نه بعد از آن، نتيجه آنکه اين هم غبن دو طرفه نيست.

فرض پنجم

شیخ انصاری فرض دیگری را از مفتاح الکرامه نقل می‌کند^{۳۹} که بر اساس آن غبن دو طرفه ممکن است. بنا بر این فرض، یک طرف معامله، توپ پارچه‌ای را در عوض دریسافت یک اسب می‌فروشد، با این گمان که قیمت پارچه معادل قیمت اسب است، ولی بعد از عقد، هر دو طرف مدعی می‌شوند که آنچه گرفته‌اند به اندازه آنچه که داده‌اند ارزش ندارد؛ پس در این معامله هر دو مغبون هستند و از طرف دیگر چون امکان رجوع به خبره و کارشناس هم وجود ندارد تا قیمت عوضین معامله را تقویم نماید، پس هر دو طرف باید قسم بخورند و اگر چنین کردند غبن هر دو ثابت و اختیار فسخ معامله برای هر دو طرف پیدا می‌شود.

انتقاد: بر این فرض هم ایراد گرفته شده که مغبون باید قسم بخورد و اگر هر دو طرف ادعای غبن دارند، پس هر دو باید قسم بخورند که متاع طرف مقابل به اندازه متاع خودشان ارزش ندارد؛ در این صورت، قول هیچکدام ثابت نشده و بنا بر این غبن بر هیچکدام وارد نیست و اختیار فسخ معامله را ندارند؛ در نتیجه باید گفت که این هم غبن طرفینی محسوب نمی‌شود.

فرض ششم

در این فرض، مبیع به قیمتی معامله شده که با یع مدعی است به دو برابر آن می‌آزبیده و مشتری مدعی است که بیشتر نصف آن قیمت ارزش ندارد. در این فرض نیز خیره‌ای در دسترس نیست تا بهای واقعی مبیع را برآورد. نماید، پس باید غبن را برای هر دو نفر ثابت و اختیار فسخ معامله را برای هر دو طرف آن قائل شد، و این از مصادیق غبن طرفینی است. انتقاد: در این مورد هم عیناً مثل فرض قبلی ایراد گرفته شده است که چون هر دو طرف معامله خود را مغبون می‌دانند، پس در غیبت خبره، باید برای اثبات ادعای خود قسم بخورند

۳۹. شیخ مرتضی انصاری، مکاسب، ص ۲۳۷.

و اگر هر دو چنین کردند؛ غبن بر هیچکدام ثابت نشده و اختیار بر هم زدن معامله را نخواهند داشت.

نتیجه گیری

خلاصه آنچه بیان شد این است که خیار غبن وسیله‌ای است برای برقرار تعادل تقریبی بین عوض و معوض معامله‌ای که در آن، یکی از طرفین، معادل آنچه تسلیم کرده دریافت نکرده است؛ ظاهر امر آن است که در یک معامله واحد، فقط یکی از طرفین می‌تواند نسبت به ارزش موضوع معامله فریب خورده باشد نه هر دو طرف.

با وجودی که غالب فقها در این امر متفق‌القولند، معذک، عبارت شهید ثانی در شرح لمعه و مسالک که غبن را یا در مورد مشتری، یا بایع، یا هر دوی آنها قابل تصور دانسته است، بعضی از فقها را بر آن داشته که تصور غبن در یک معامله طرفینی در یک معامله واحد را تقویت و مصادیقی نیز در جهت اثبات آن ارائه نمایند. صاحب مکاسب این فروض مختلف را نقل، و ایرادات مخالفان آن را نیز بیان کرده و سرانجام، تنها در فرض سوم، غبن دو طرفه را قابل تصور دانسته آن هم در صورتی که معنای خاص و اصطلاحی غبن (یعنی تفاوت فاحش قیمت مبیع هنگام معامله با قیمت بازار) را کنار گذاشته و به معنای عام آن تمسک جوئیم، یعنی معامله‌ای را از مصادیق غبن به شمار آوریم که در آن، یکی از دو عوض، خلاف اوصاف مذکور در عقد یا خلاف آنچه هنگام عقد مشاهده شده از آب درآید، همین طور، هنگامی که کشف شود یکی از دو عوض از لحاظ مقدار و وزن کمتر از میزان توافق شده است. لیکن به نظر می‌رسد که در این صورت نیز با وجود خیارراتی نظیر خیار رؤیت و خیار تخلف از وصف، نیازی به توسل به خیار غبن برای فسخ معامله نباشد، مگر اینکه دو خیار ذکر شده را هم از انواع خیار غبن بدانیم.

در هر حال ظاهر آن است که استدلالات موافقان غبن طرفینی چندان قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد. قانون مدنی ایران نیز در این خصوص ساکت است و هیچ گونه اشاره‌ای به احتمال وجود غبن طرفینی نکرده و این سکوت را می‌توان حمل بر تبعیت از نظر غالب نموده بدین

معنا که غبن یا برای مشتری محقق می‌شود یا بایع، وجود آن در یک معامله واحدی برای هر دو طرف محال است.

فهرست منابع

- ۱- اللمعة الدمشقية، محمد بن جمال‌الدین مکی العاملی، معروف به شهید اول، ج ۱ و ۳.
- ۲- المبسوط، ابی جعفر بن محمد بن حسن بن علی طوسی، معروف به شیخ طوسی، ج ۲.
- ۳- تذکرة الفقهاء، علامه حلی، کتاب بیع.
- ۴- جامع الشتات، حاج میرزا ابوالقاسم جیلانی، معروف به میرازی قمی، مجموعه فتاوا، ج ۲.
- ۵- حاشیه المکاسب، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی.
- ۶- حاشیه بر بیع مکاسب، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی.
- ۷- حدائق الناصر فی الاحکام العترة الظاهرة، شیخ یوسف بحرانی، ج ۲.
- ۸- حقوق اسلامی (پلی کی)، دکتر ابوالقاسم گرجی.
- ۹- حقوق مدنی، دکتر سیدحسن امام، ج ۱.
- ۱۰- حقوق مدنی، محمد بروجرودی عبده.
- ۱۱- خلاف، ابی جعفر بن محمد بن حسن بن علی طوسی، معروف به شیخ طوسی، ج ۲.
- ۱۲- روضه البهیة فی شرح المعزة الدمشقية، زین‌الدین بن نورالدین عاملی، معروف به شهید ثانی، ج ۱ و ۳.
- ۱۳- ضوابط معاملات و کلیات عقود و ایقاعات، مرحوم سید محمد سنگلجی.
- ۱۴- قواعد الاحکام، علامه حلی، کتاب بیع.
- ۱۵- قواعد عمومی قراردادها، دکتر ناصر کاتوزیان، ج ۵.
- ۱۶- لغت‌نامه دهخدا، مرحوم علی‌اکبر دهخدا.
- ۱۷- مختصر النافع، محقق اول، معروف به محقق حلی.
- ۱۸- مسالک الافهام، شهید ثانی (شرح بر شرایع محقق)، ج ۱.
- ۱۹- مکاسب، حاج شیخ مرتضی انصاری.
- ۲۰- مشیة الطالب، تقریرات میرزا حسن نائینی (شرح بر مکاسب)، ج ۲.